

صراف، در نقد ترجمه کشاف

۲۳۳-۲۴۷



چکیده: ترجمه الکشاف، اثر برادر بزرگوارمان جناب مسعود انصاری در چهار جلد، ترجمه‌ای است بسیار شیوا و روان، به‌ویژه که وی سابقه ترجمه قرآن کریم را نیز در کارنامه درخشان خویش دارند. مترجم محترم، نهایت تلاش خویش را به‌کار گرفته که در کارزار ترجمه کتاب گران‌سنگی همچون «کشاف»، کار زار نشود و تا آنجا که میسر است ترجمه‌ای درست و با رعایت امانت ارائه گردد. ساختاری که استاد در جمله‌بندی‌ها خویش به‌کار گرفته‌اند، ساختاری است فارسی و در چارچوب قوانین همین زبان و برخلاف نثر فارسی بسیاری از فضلا و شخصیت‌های مذهبی و روحانی ما که تنها بهره‌آن از فارسی بودن، الف و لام نداشتن و آزه‌هاست.

باری نوشتار ایشان با وجود محاسن بسیار، همچون همه محصولات اندیشه بشری، خالی از نقص و عیب نیست و سخت نیازمند به نقد است. در نوشتار پیش‌رو ده اشتباه از این ترجمه به تفصیل بررسی شده است و در ضمن، اشاره‌ای کم‌رنگ نیز به اقسام اشتباهات مترجم و علل پیدایش آنها گردیده است.

کلیدواژه‌ها: کشاف، الکشاف، ترجمه کشاف، زمخشری، انصاری.

A Review of the Persian Translation of Kashāf

Mohsen Azizi

Abstract: The translation of al-Kashāf, by our honorable brother Mr. Masoud Ansari in four volumes, is a very eloquent and valuable translation, especially since he also has the experience of translating the Holy Quran in his brilliant record. The translator has tried all his best not to fail in the great task of the translation of such a precious book as «Kashāf» and to provide a correct and trustable translation as much as possible. The structure that the professor has used in his sentences is a Persian structure and within the framework of the rules of this language, unlike many of our religious and spiritual figures' writings whose only sign of being Persian is their exclusion of the Arabic definite article!

Although his writings have many merits, like all the products of human thought, they are not free of defects and are in dire need of criticism. In the following article, ten mistakes of this translation have been determined in detail, and at the same time, a faint reference has been made to the types of translator's mistakes and their causes.

Keywords: Kashāf, al-Kashāf, translation of Kashāf, Zamakhshari, Ansari.

«ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد
و لیس فیها لعمری غیر کشافی
ان کنت تبغی الهدی فالزم قراءه
و الجهل کالداء و الکشاف کالشافی» «زمخشری»
(ر.ک به: مهدی محقق، ص ۱۰).

مقدمه

نزد قرآن پژوهان تفسیر شریف کشاف چنان مألوف و پرمحتواست و جناب زمخشری نویسنده توانای آن، چنان معروف و آشنا که نه این را نیاز به تعریف است و نه آن را احتیاج به توصیف؛ هرکسی که با تفسیر و علوم قرآنی سروکار دارد، کشاف و کاشف آن را می شناسد و ارجح می نهد.

این تفسیر شریف قرن هاست که در حوزه های علمی - تفسیری شیعه و سنی محور تدریس و تشریح و تعلیقه نگاری است؛ تا آنجا که حتی برخی از اندیشمندان، خواجه حافظ شیرازی را در فصاحت و بلاغت و نکته دانی و نکته یابی، تحت تأثیر این کتاب بزرگ دانسته اند:

«آشنایی با کشاف برای وی، فتح بابی بوده است به ادبیات عرب و در شعر او نشانه ها هست از این آشنایی ها ... به علاوه در کشاف که برای وی یک کتاب درسی به شمار می آمد، مسئله قرآن و بیان جنبه اعجاز آن. که هم یک مسئله علم کلام بود. نیز جواب مناسب می یافت. زمخشری، دانشمند معتزلی، در این تفسیر خویش کوشیده بود رموز اعجاز قرآن را در بلاغت آن نشان دهد؛ آنجا که در قرآن یک مسند را برخلاف عادت از مسند الیه پیش انداخته است، آنجا که یک اسم به جای صفت به کار رفته است، آنجا که یک معرفه نکره آمده است یا یک نکره معرفه شده است، همه جا بر حسب تحقیق زمخشری، سر بلاغت هست و حاکی است از اعجاز. در این تفسیر زمخشری، هر جا فرصت یافته بود، کوشیده بود این بلاغت اعجاز آمیز قرآن را بر ملا کند ... این علاقه زمخشری به علوم بلاغت. معانی و بیان، حافظ جوان را از تفسیر کلام به ادب می کشانید و به مطالعه در اشعار و دیوان های عرب؛ کاری که سراسر کشاف از آن پر بود و بی آشنایی با آن، فهم کشاف دشوار. بدین گونه حافظ جوان از راه کشاف با رموز بلاغت آشنایی یافت و با سر اعجاز کتاب خدا. در هر حال، علاقه این حافظ جوان به کشاف در شیوه فکر و بیان او بی شک نفوذ ثمربخشی کرد» (ر.ک: عبدالحسین زرین کوب، ص ۳۱، ۳۴ و ۳۵).

باری گوهری چنین پرپها حیف بود که تنها در صندوقچه زبان تازی بماند؛ گوهرشناسی دریاب می بایست آن را دریابد و در قالب واژه های خوش تراش دری بریزد؛ خیاطی زبردست می شایست که

جامه‌ای دوخته از پرنیان واژه‌های پارسی بر قامت رسای تازی آن نماید. چنین جامه‌ای زیبا و گران بها، «پس از گذشت حدود نهمصدسال از تألیف آن» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۷)، با سرانگشتان ظریف جناب استاد مسعود انصاری، به زیبایی و ظرافت دوخته شد و طراز بالای رسا و رعناى آن گردید.

باین همه، ما را اکنون سر آن است که پا در کفش بزرگی همچون استاد انصاری کنیم و پاره‌ای از کاستی‌ها و ناراستی‌ها را که در کار ایشان باور داریم، یادآور شویم.

بررسی و نقد ترجمه کشاف

آنچه در این نوشتار خواهید خواند، تنها اندکی از نقدهای بسیاری است که بنده بر «ترجمه کشاف» دارم و این مقدار کم‌شمار را به‌عنوان شاهدانی گویا و صادق بر ادعای خویش و از باب مشت نمونه خروار، در معرض قضاوت خوانندگان می‌گذارم و در ادامه عنان مرکب نقد و اختیار تاخت و تاز آن را در این میدان به دست ایشان می‌سپارم. البته چنان‌که ملاحظه خواهید کرد، انتقادات و اشکالات این حقیر، از قبیل ذکر اغلاط چاپی و تایپی و املائی و نگارشی و دستوری نیست؛ حتی از قبیل راجح دانستن فلان احتمال در ترجمه فلان عبارت و مرجوح خواندن دیگری نیز نیست، بلکه بیان اشتباهات فاحش و آشکاری است که علت آنها، یا این بوده است که مترجم محترم، از ظن خویش جناب زمخشری ریا ر شده است، بنابراین مقصود او را دریافته و یافته خویش را بر زبان او گذاشته است؛ یا اینکه عکس مقصود او را دریافته و آن را مقصود او پنداشته است یا عبارتی را در پیش خویش ساده انگاشته و بی‌آنکه به لغت یا سایر کتب مربوطه مراجعه نماید، از روی حافظه شریف خویش ترجمه‌ای را برای آن نگاشته است. برای هر یک از این علل، نمونه یا نمونه‌هایی را میان ده نمونه‌ای که عرضه خواهم کرد، خواهید یافت.

نمونه‌ها

نمونه یکم:

متن: «قیل بنی لها زکریا محرابا فی المسجد، أی غرفة یصعد إليها بسلام» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۲).

ترجمه: «چنین روایت کرده‌اند که زکریا برایش محرابی در مسجد ساخت؛ یعنی اتاقی که بتواند به سلامت از آنجا بالا رود» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۳۸).

نقد: در کشاف عبارت: «غرفة یصعد إليها بسلام» به‌کار رفته است. واژه «سَلَّمَ» (به ضم سین و لام مشدد مفتوح)، بر وزن «فَعَّل»، به معنای «نردبان» است (ر.ک: زمخشری، ص ۲۵)؛ چنان‌که در قرآن

کریم، همین واژه با همین معنا استعمال شده است (انعام: ۳۵؛ طور: ۳۸)؛ بنابراین ترجمه درست عبارت یادشده، عبارت است از: «بالاخانه ای که با نردبان به سوی آن، بالا رفته می شد».

اما مترجم محترم واژه «سَلَّمَ» را به معنای «سلامت» پنداشته و در ترجمه خود نگاشته است: «اتاقی که بتواند به سلامت از آنجا بالا رود»! معلوم نیست ایشان واژه «سَلَّمَ» را چگونه تلفظ کرده است؟ آیا آن را بر وزن «فَرَس» خوانده یا بر وزن «جَبْر» یا بر وزن «فَلَس»؟ که در هر صورت، به معنای «سازش و آشتی و تسلیم» است؛ چنان که در قرآن به همین معنای آمده است (محمد: ۳۵؛ زمر: ۲۹؛ نحل: ۲۸ و ۸۷؛ انفال: ۶۱؛ نساء: ۹۰ و ۹۱؛ بقره: ۲۰۸). وانگهی معلوم نیست مترجم عبارت «بتواند... بالا رود» را معادل کدام عبارت جناب زمخشری قرار داده است؛ چون فعل «یصعد إليها» در کلام زمخشری، مضارع مجهول است و به معنای «به سوی آن بالا رفته می شود»، است که چون در ساختار جمله ای قرار گرفته که با فعل ماضی شروع شده، معنای «به سوی آن، بالا رفته می شد»، می دهد. مشخص نیست حضرت ایشان واژه «بتواند» را از کجای عبارت کشف درآورده است؛ البته این چندان مهم نیست؛ چون می شود به دفاع از ایشان گفت: وی می خواسته عبارتش سلیس و روان باشد، بنابراین ترجمه معنایی نموده نه ترجمه تحت اللفظی؛ ولی واژه «سلامت» را به هیچ وجه نمی توان به جای واژه «نردبان»، از ایشان پذیرفت؛ هرچند ماهم مثل ایشان آرزومندیم: هرکسی که می خواهد از نردبانی بالا رود، «بتواند به سلامت از آنجا بالا رود»!

نکته: واژه «غرفه» به معنای پرواره یعنی بالاخانه است (ر.ک: زمخشری، ص ۲۵؛ علی اکبر دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۶۸۸)؛ چنان که سعدی در بوستان می گوید:

«به زیر آمد از غرفه خلوت نشین به پایش درافتاد سر بر زمین»

(ر.ک: سعدی، ص ۴۰۲).

لازمه این معنا، بالرفتن است، حال یا با نردبان یا با پلکان؛ از طرفی یکی از معانی واژه «محراب» نیز بالاخانه است (محمد بن احمد ازهری، ج ۵، ص ۱۷)؛ بنابراین جناب زمخشری لفظ «محراب» در آیه شریفه ۳۷ آل عمران را با لفظ غرفه تفسیر نموده است و در پی واژه غرفه، عبارت «یصعد إليها بسلام» را که لازمه معنای آن است، به عنوان قید توضیحی بر آن افزوده است؛ باین وجود مترجم محترم کمترین توجهی به این ظرایف نفرموده و آنچه را در ذهن شریف خویش داشته، نگاشته و این یکی از شواهد این عرض ماست که گفتیم: «یکی از علل خطای وی آن است که عبارتی را در پیش خویش ساده انگاشته و بی آنکه به لغت یا سایر کتب مربوطه مراجعه نماید، از روی حافظه شریف خویش ترجمه ای را برای آن نگاشته است».

نمونه دوم:

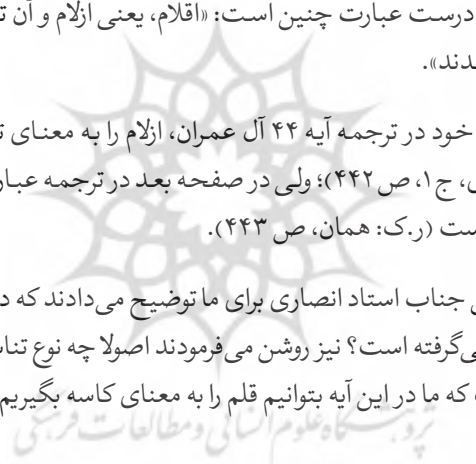
متن: «أَقْلَامُهُمْ، أَوْلَامُهُمْ وَ هِيَ قَدَاحُهُمُ التِّي طَرَحُوهَا فِي النِّهْرِ مَقْتَرَعِينَ» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۶).

ترجمه: «مراد، همان ازلام است؛ یعنی «کاسه‌هایی»! که برای قرعه به آب می‌انداختند» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۴۳).

نقد: مترجم محترم پنداشته است واژه «قداح»، جمع «قدح» بر وزن «فَرَس» است؛ در حالی که جمع «قدح» بر وزن «جَبْر» است و آن به معنای تیر بی پیکان و بی پر است (ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۸، ص ۲۸۷)؛ زمخشری خود در کتاب مقدمه الأدب، قدح را تیر قمار معنا کرده و جمع آن را اقداح و قداح و مترادف‌های آن را زلم (که جمع آن ازلام است) و قلم [که جمع آن اقلام است] دانسته است (ر.ک: زمخشری، ص ۵۵).

بنابراین ترجمه درست عبارت چنین است: «اقلام، یعنی ازلام و آن تیرهایی است که برای قرعه‌کشی در جویبار افکندند».

شگفتا مترجم خود در ترجمه آیه ۴۴ آل عمران، ازلام را به معنای تیرهای قرعه گرفته است (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۴۲)؛ ولی در صفحه بعد در ترجمه عبارت کشاف، دچار چنین خطای فاحشی شده است (ر.ک: همان، ص ۴۴۳).

راستی ای کاش جناب استاد انصاری برای ما توضیح می‌دادند که در زمان گذشته قرعه‌کشی با کاسه چگونه انجام می‌گرفته است؟ نیز روشن می‌فرمودند اصولاً چه نوع تناسب ظاهری یا باطنی میان «قلم» و «کاسه» است که ما در این آیه بتوانیم قلم را به معنای کاسه بگیریم؟! 

نمونه سوم:

متن: «الْمَسِيحُ لِقَبِّ مِنَ الْأَلْقَابِ الْمَشْرِفَةِ، كَالصَّدِيقِ وَ الْفَارُوقِ وَ أُصْلُهُ مَشِيحًا بِالْعِبْرَانِيَةِ وَ مَعْنَاهُ الْمُبَارِكُ، كَقَوْلِهِ: (وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ) وَ كَذَلِكَ (عِيسَى) مَعْرَبٌ مِنْ أَيْشُوعَ، وَ مَشْتَقُهُمَا مِنَ الْمَسْحِ وَ الْعِيسَى، كَالرَّاقِمِ فِي الْمَاءِ» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۶).

ترجمه: «المسیح از لقب‌های بلندمانند صدیق و فاروق است. اصل آن مشیح در زبان عبرانی و به معنای مبارک (فرخنده، جسته) است ... همچنین لفظ عیسی معرب ایشوع است و هر دو به ترتیب از ریشه‌های مسح و عیس گرفته شده‌اند، به معنای کسی که بر آب صاف و پاک می‌نگارد» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۴۴).

نقد: پیش از پرداختن به نقد ترجمه و نشان دادن دسته‌گلی که مترجم محترم در اینجا به آب داده‌اند،

توجه شریف تان را به یک نکته بسیار مهم جلب می‌کنم:

ما هرگاه بخواهیم کتابی مثل «کشاف» را تدریس، تشریح یا ترجمه کنیم، افزون بر اینکه لازم است به کتب لغوی و نحوی، از جمله کتاب‌هایی که خود زمخشری در این باره تألیف کرده مراجعه نماییم، بسیار ضرورت دارد به حواشی و شروع کشاف که تعدادشان هم کم نیست و نیز به کتاب‌هایی همچون شواهد الکشاف و همچنین به کتب تفسیری پس از کشاف که به شیوه و سبک آن نوشته شده و ناظر به آن بوده است همچون انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر البیضاوی) و جوامع الجامع مرحوم طبرسی رجوع کنیم؛ مثلاً همین عبارت را که ما در صدد نقد ترجمه آن هستیم، جناب بیضاوی در تفسیر خویش مفصل‌تر و روشن‌تر آورده است؛ ببینید: «المسیح لقبه و هو من الألقاب المشرفة كالصديق وأصله بالعبرية مشيحا معناه: المبارك، و عيسى معرب ايشوع و اشتقاقهما من المسح - لأنه مسح بالبركة أو بما طهره من الذنوب، أو مسح الأرض و لم يقم في موضع، أو مسحه جبريل - و من العيس (و هو بياض يعلوه حمرة)، تكلف لا طائل تحته» (ر.ک: عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۷).

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، جناب بیضاوی در نقد کسانی که واژه‌های مسیح و عیسی را عربی دانسته و آن دو را به ترتیب مشتق از مسح و عیس محسوب نموده‌اند، می‌فرماید: «اشتقاقهما من المسح... و من العیس...، تکلف لا طائل تحته»: مشتق دانستن این دو از مسح و از عیس، زحمتی بیهوده است؛ چراکه این دو لفظ اساساً عربی نیستند، بلکه معرب مشیحا و ایشوع می‌باشند. زمخشری این انتقاد را با عبارتی دشوارتر و مشتمل بر کنایه بیان فرموده‌اند؛ ببینید: «و مشتقهما من المسح و العیس، کالراقم فی الماء». در این عبارت، کلمه «مشتق»، از نظر صرفی اسم فاعل (مشتق‌کننده) و از لحاظ نحوی مبتداست و عبارت «کالراقم فی الماء» (که کنایه از کسی است که کاری بیهوده و یا ناپایدار می‌کند)، خبر آن می‌باشد؛ بنابراین معنای درست عبارت جناب زمخشری چنین است: مشتق‌کننده این دو از مسح و عیس مانند کسی است که بر آب می‌نگارد (کاری بیهوده و ناپایدار انجام می‌دهد).

جناب استاد انصاری کوچک‌ترین توجهی به این ظرایف نفرموده و ترجمه‌ای را ارائه داده است که دقیقاً برعکس مقصود جناب زمخشری است؛ ایشان حتی متوجه نشده عبارت «کالراقم فی الماء»، کنایه است و معادل آن هم در زبان فارسی فراوان وجود دارد؛ چنان‌که سعدی می‌فرماید:

«نیک خواهانم نصیحت می‌کنند
خشت بر دریا زدن بی‌حاصل است»
(ر.ک: سعدی، غزل ۷۲، ص ۶۰۵).

یا حافظ می‌گوید:

«به می‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن»
(ر.ک: حافظ، ص ۴۶۴).

شگفت اینکه برای این عبارت کنایی که هر کسی کم‌ترین آشنایی با ادبیات داشته باشد، آن را می‌فهمد، باکمال اطمینان یک معنای من‌درآوردی ذکر کرده است و شگفت‌تر آنکه آن را معنای لفظ مسیح یا عیسی دانسته و مرقوم فرموده است: «و هر دو به ترتیب از ریشه‌های مسح و عیس گرفته شده‌اند، به معنای کسی که بر آب صاف و پاک می‌نگارد»، من نمی‌دانم کدام لغوی شیرپاک خورده‌ای، الفاظ مزبور را به این معنا دانسته است؟! حتی به یک سطر قبل که خود نوشته و در آن لفظ مسیح را معنا نموده، یعنی عبارت: «المسیح، از لقب‌های بلند مانند صدیق و فاروق است؛ اصل آن مشیح در زبان عبرانی و به معنای مبارک [فرخنده، جسته] است...»، توجه فرموده است.

این بی‌توجهی‌ها زمانی خیلی شگفت‌انگیزتر می‌شود که از زبان خود ایشان می‌شنویم: «این بنده بیش از چهل هزار صفحه را از عربی به فارسی برگردانده‌ام و از اسرار و رموز ترجمه تا اندازه‌ای آگاه هستم؛ به‌ویژه آنکه به شرف ترجمه قرآن کریم نیز نایل آمده‌ام که تفسیر کشاف یکی از منابع اصلی آن بود. تفسیر بیضاوی را که چکیده کشاف است، در نزد استاد به درس خوانده‌ام و بارها این درس را با برخی از دوستان و علاقه‌مندان بازگفته‌ام و چندین ترجمه قرآن کریم را نیز ویرایش کرده‌ام که مجموعه این تجربه‌ها در کار این ترجمه دستگیر من بوده است و به‌ویژه ممارست و تمرینی را که در آموزش دو دانش معانی و بیان و درس و تکرار و تدریس مختصر و مطول داشته‌ام، چراغ راه این ترجمه بود» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۸).

البته بنده حقیر همه ادعاهای ایشان را راست و درست و صادق می‌دانم و به دیده منت می‌پذیرم؛ چراکه گرچه خود تاکنون سعادت دیدار ایشان را نداشته‌ام، ولی بارها در محضر برخی از سروران بزرگوار و دوستان ارجمندی که به دانش و بینش و پارسایی ایشان اعتماد دارم، وصف فضل و علم و تقوای استاد انصاری را شنیده‌ام و جز این خود همین اثرگران قدر که در حال نقد آن هستم، نشان‌دهنده دانش و فضل اوست؛ بنابراین بی‌توجهی‌ها و اشتباهاتی که یاد شد و باز یاد خواهد شد، ریشه در امر دیگری دارد که در آخر همین نوشتار اشاره‌ای گذرا به آن خواهم کرد.

نمونه چهارم:

متن: «جاءت جماعة من اليهود إلى كعب بن الأشرف في سنة أصابتهم ممتارين، فقال لهم: هل تعلمون أن هذا الرجل رسول الله؟ قالوا: نعم. قال: لقد هممت أن أميركم وأكسوكم فحرمكم الله خيراً كثيراً فقالوا: لعله شبه علينا فرويداً حتى نلقاه. فانطلقوا فكتبوا صفة غير صفته، ثم رجعوا إليه وقالوا: قد غلطنا وليس هو بالنعته الذي نعت لنا، ففرح و مارهم» (زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۹).

ترجمه: «چنین گفته‌اند که گروهی از یهودیان در آن سال که در کار رسول خدا سرگشته بودند، به نزد کعب بن اشرف آمدند و او به آنان گفت: آیا می‌دانید که این مرد فرستاده خدا است؟ گفتند: آری.

گفت: من می‌خواهم «امارت» را در اختیار داشته باشید و «جامه امارت دنیوی» بر تن شما باشد که خدا از نیکویی‌های بسیاری شما را محروم نکند. گفتند: وقتی با او دیدار کردیم «اندک اندک» کار او بر ما مشتبه شده است؛ آن‌گاه رفتند وصفی دیگر را به جای آن صفتی نوشتند که در تورات آمده بود و به نزد او بازگشتند و گفتند: ما اشتباه کردیم؛ او برخوردار از آن وصفی نیست که برای ما گفته‌اند. آن‌گاه کعب شادمان شد و «رهاشان» کرد» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۶۳).

نقد: پیش از پرداختن به نقد، توجه شما را به معنای دو لفظ جلب می‌کنم:

۱. وقتی گفته می‌شود: «اصابتهم السنة»، مقصود «سنه مجده» است؛ یعنی سال قحطی (ر.ک: محمد بن مکرّم ابن منظور، ج ۱۴، ص ۴۰۵ و ج ۱، ص ۲۵۴).
۲. واژه «میره» به معنای طعام است و عبارت «قد مار عیاله و اهله یمیرهم میرا و اماتار لهم»؛ به معنای طعام آوردن برای اهل و عیال است (ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۸۸؛ زمخشری، ص ۱۱۲). در قرآن کریم نیز واژه «نَمِیرٌ» با همین معنا به کار رفته است:
«نَمِیرٌ أَهْلُنَا وَ نَحْفُظُ أَخَانَا»: طعام خانواده خود را فراهم می‌کنیم و برادرمان را حفظ می‌نماییم (یوسف: ۶۵).

بنابراین ترجمه درست عبارت زمخشری چنین است: «گروهی از یهودیان در سالی که دچار قحطی شدند، درحالی‌که خواهان طعام بودند، نزد کعب بن اشرف آمدند. او به آنان گفت: آیا شما می‌دانید که این مرد فرستاده خداست؟ گفتند: آری. گفت: من تصمیم داشتم که به شما طعام دهم و شما را بپوشانم [تصمیم داشتم به شما خوراک و پوشاک دهم]، پس خداوند شما را از خیر کثیر محروم نمود. گفتند: شاید کار بر ما مشتبه شده! ما را مهلتی ده تا او را دیدار کنیم؛ پس رفتند و صفتی مغایر با صفت او را نوشتند و گفتند: ما اشتباه کردیم آن [ویژگی‌ای که در اوست] ویژگی‌ای که برای ما وصف شده بود، نیست؛ پس [کعب] شادمان شد و آنان را طعام داد».

اکنون بار دیگر ترجمه جناب انصاری را بخوانید:

الف) حضرت ایشان، عبارت «جاءت جماعة من اليهود إلى کعب بن الأشرف فی سنة أصابتهم ممتارین» را که به معنای «گروهی از یهودیان در سالی که دچار قحطی شدند، درحالی‌که خواهان طعام بودند، نزد کعب بن اشرف آمدند» است، چنین ترجمه کرده است: «گروهی از یهودیان در آن سال که در کار رسول خدا سرگشته بودند، به نزد کعب بن اشرف آمدند» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۶۳).

ب) عبارت «قال: لقد هممت أن أمیرکم و أكسوکم فحرمکم الله خیراً کثیراً» را که به معنای «گفت: من تصمیم داشتم که به شما طعام دهم و شما را بپوشانم [تصمیم داشتم به شما خوراک و پوشاک

دهم]، پس خداوند شما را از خیر کثیر محروم نمود» است، چنین ترجمه فرموده‌اند: «گفت: من می‌خواهم امارت را در اختیار داشته باشید و جامه امارت دنیوی بر تن شما باشد که خدا از نیکویی‌های بسیاری شما را محروم نکند» (ر.ک: همان).

ج) عبارت «فقالوا: لعله شبه علينا فرويداً حتى نلقاه» را که به معنای «گفتند: شاید کار بر ما مشتبه شده؛ ما را مهلتی ده تا او را دیدار کنیم» است، چنین ترجمه فرموده‌اند: «گفتند: وقتی با او دیدار کردیم، اندک اندک کار او بر ما مشتبه شده است» (ر.ک: همان).

د) عبارت «وفرح و مارهم» را که به معنای «پس [کعب] شادمان شد و آنان را طعام داد» است، چنین ترجمه فرموده‌اند: «آن‌گاه کعب شادمان شد و رهاشان کرد» (ر.ک: همان).

نمونه پنجم:

متن: «وَمِنْ أَتْبَعِنَ، عطف على التاء في أسلمت و حسن للفاصل» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۴۱).

ترجمه: «و من اتبعن، عطف بر تاء در اسلمت و فاصله‌ای هم که بین آنها افتاده نیکوست» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۲۲).

نقد: از نظر قواعد نحوی، عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مرفوعی جایز نیست، مگر اینکه آن ضمیر متصل با یک ضمیر منفصل تأکید شود؛ مانند: «كُنْتُمْ أَنْتُمْ أَوْ آبَاؤُكُمْ» (انبیاء: ۵۴) یا کلمه‌ای دیگر به نوعی بین معطوف علیه و معطوف فاصله شده باشد؛ مانند: «مَا أَسْرَكْنَا وَلَا أَبَاؤُنَا» (انعام: ۱۴۸)؛ چنان‌که ابن مالک می‌گوید:

«و ان على ضمير رفع متصل عطف فافصل بالضمير المنفصل

او فاصل ما و بلا فصل يرد في النظم فاشيا و ضعفه اعتقد»

(ر.ک: عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، ص ۳۵۸).

جناب زمخشری «واو» را در آیه شریفه «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنَ...» و او عطف دانسته و لفظ «مَنْ» در عبارت «مَنِ اتَّبَعَنَ» را که اسم ظاهر است، معطوف بر تاء «اسلمت» که ضمیر متصل مرفوعی است، دانسته است؛ در نتیجه با این اشکال مقدر روبرو شده است که: مگر چنین عطفی جایز است؟ وی برای این دفع اشکال مقدر، عبارت «و حسن للفاصل» را آورده است؛ بنابراین معنای درست کلام زمخشری این است: «و من اتبعن، عطف بر تاء در اسلمت است و این عطف به دلیل فاصله [فاصله‌ای که توسط وجهی لله میان معطوف علیه و معطوف افتاده] نیکوست».

اکنون بار دیگر ترجمه جناب انصاری را بخوانید: «و من اتبعن، عطف بر تاء در اسلمت و فاصله‌ای هم که بین آنها افتاده نیکوست». جناب انصاری! «عطف به دلیل فاصله نیکوست»، نه اینکه فاصله‌ای

هم که بین آنها افتاده، نیکوست. حضرت استاد! «فاصله»، نیکو و غیر نیکو ندارد، بلکه آنچه نیکو و غیر نیکو دارد، «عطف» است؛ عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مرفوعی، بی فاصله نانیکو و با فاصله نیکوست. حضرت استاد! جناب زمخشری، افزون بر مفسر بودن، ادیب نیز هست؛ بنابراین سخن به گزافه نمی گوید، بلکه با این عبارت به یک قاعده نحوی در باب عطف نسق اشاره می فرماید.

نمونه ششم:

متن: «قرئ: حرم، بوزن کرم» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۸).

ترجمه: «برخی نیز آن را حرم به معنای کرم قرائت کرده اند» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۴۶).

نقد: حضرت استاد! «حرم» به معنای «کرم» نیست، بلکه بر وزن کَرَم، یعنی فَعَلَ است؛ بنابراین ترجمه درست عبارت زمخشری چنین است: «حرم، بر وزن کرم [فَعَلَ] قرائت شده است».

نمونه هفتم:

متن: «وإلى الله، من صلة أنصاری مضمنا معنى الإضافة، كأنه قيل: من الذين يضيفون أنفسهم إلى الله، ينصروننى كما ينصرنى» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۹).

ترجمه: «الی الله من صله انصاری متضمن معنای اضافه است؛ تو گویی فرموده است من الذين يضيفون أنفسهم إلى الله، ينصروننى كما ينصرنى» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۴۸).

نقد: مقصود زمخشری این است که در آیه شریفه «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ...» شبه جمله «الی الله» به جمله «من انصاری» مربوط می شود و وابسته به آن است و معنای نسبت داشتن را در بر دارد؛ گویی گفته شده است: آن کسانی که خویش را منسوب به خدا می دانند و مرا یاری می کنند. چنان که خدا مرا یاری می کند. چه کسانی هستند؟

اما ترجمه استاد انصاری، در واقع ترجمه نیست، بلکه بخش اول آن (الی الله من صله انصاری متضمن معنای اضافه است)، خراب کردن عبارت کشاف و بخش دوم آن (تو گویی فرموده است: من الذين يضيفون أنفسهم إلى الله، ينصروننى كما ينصرنى)، آغازش، ترجمه ای آزاد از «کأنه قيل» و بقیه اش همان عبارت عربی کشاف است.

نمونه هشتم:

متن: «قيل: نزلت في رجل أقام سلعة في السوق فحلف لقد أعطى بها ما لم يعطه»

(ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹).

ترجمه: «برخی دیگر گفته‌اند: درباره کسی نازل شده است که کالایی را از بازار گرفت و سوگند خورد که آن را برگردانده است، ولی برنگردانده بود» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۶۳).

نقد: معنای عبارت کشاف این است: «گفته شده: آیه شریفه، درباره شخصی نازل گردید که کالایی را در بازار برپا داشت [در معرض دید مردم نهاد]؛ آن‌گاه سوگند خورد که در برابر آن مبلغی را داده است، که آن مقدار را نداده بود [یعنی سوگند دروغ در مورد بهای آن خورد، مثل خیلی از فروشندگان که به دروغ می‌گویند: فلان کالا را خودمان به فلان مبلغ خریده‌ایم]. عبارت یادشده در تفسیر بیضاوی به این ترتیب آمده است: «و قيل: نزلت في رجل أقام سلعة في السوق فحلف لقد اشتراها بما لم يشتريها به» (ر.ک: بیضاوی، ج ۲، ص ۲۴).

اکنون به ترجمه استاد انصاری توجه کنید:

الف) عبارت «أقام سلعة في السوق» را که به معنای «کالایی را در بازار برپا داشت [در معرض دید مردم نهاد]» است، چنین ترجمه کرده است: «کالایی را از بازار گرفت».

ب) عبارت «فحلف لقد أعطى بها ما لم يعطه» که مترادف با عبارت «لقد اشتراها بما لم يشتريها به» است و به معنای «آن‌گاه سوگند خورد که در برابر آن مبلغی را داده است، که آن مقدار را نداده بود [یعنی سوگند دروغ در مورد بهای آن خورد]» است، چنین ترجمه کرده است: «و سوگند خورد که آن را برگردانده است؛ ولی برنگردانده بود».

نمونه نهم:

متن: «و قرأ يحيى بن وثاب (تَلْبِسُونَ) بفتح الباء أي تلبسون الحق مع الباطل؛ كقوله: كلابس ثوبي زور. وقوله: إِذَا هُوَ بِالْمَجْدِ ائْتَدَى وَ تَأَوَّرًا» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۵).

ترجمه: «یحیی بن وثاب، تلبسون را به فتح با خوانده است؛ یعنی حق را با باطل درآمیختند» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۵۷).

نقد: فعل «لبس»، اگر از باب فَعَلَ يَفْعَلُ (مثل ضرب يضرب) باشد، معنای درآمیختن، مخلوط کردن و مشتبه شدن می‌دهد؛ مانند: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»؛ و حق را به باطل درنیامیزید (بقره: ۴۲). اگر از باب فَعَلَ يَفْعَلُ (مثل علم يعلم) باشد، معنای پوشیدن (مثل لباس پوشیدن) می‌دهد؛ مانند: «يَلْبِسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءً»؛ جامه‌هایی سبز می‌پوشند (کهف: ۳۱).

با توجه به این نکته لغوی، معنای درست عبارت کشاف چنین است: «یحیی بن وثاب، کلمه تلبسون را به فتح با [بر وزن يعلم] خوانده است؛ یعنی حق را همراه با باطل می‌پوشید» (دقت داشته باشید که

حرف باء، مطابق این قرائت، بای سببیت نیست، بلکه بای معیت است؛ بنابراین جناب زمخشری آن را با لفظ «مع» تفسیر کرده است.

اکنون بار دیگر ترجمه حضرت استاد را ملاحظه کنید:

الف) ایشان کمترین توجهی به نکته لغوی پیش گفته نفرموده‌اند و حتی توجه نکرده‌اند خود حضرت ایشان در ترجمه آیه مورد بحث، کلمه «تلبسون» به کسر باء را درآمیختن معنا کرده است؛ بنابراین اکنون که به فتح باء آمده (مطابق قرائت یحیی) دیگر آن معنا را نمی‌رساند.

ب) ایشان کمترین دقتی در دو شاهدی که جناب زمخشری آورده‌اند، نکرده و تنها همان عبارت عربی آنها را نقل فرموده‌اند؛ در حالی که اگر به همان دو شاهد توجه می‌کردند، دچار اشتباه مزبور در ترجمه نمی‌شدند؛ چرا که در هر دو شاهد سخن از پوشیدن است، نه درآمیختن؛ مثلاً معنای شاهد اول این است: «همچون پوشنده دو لباس دروغین».

نمونه دهم:

متن: «و ما بینهما اعتراض؛ آی: ولا تظهروا ایمانکم بأن یؤتی أحد مثل ما أوتیتم إلا لأهل دینکم دون غیرهم. أرادوا: أسروا تصدیقکم بأن المسلمین قد أوتوا من کتب الله مثل ما أوتیتم، ولا تفشوه إلا إلى أشیاعکم وحدهم دون المسلمین لثلا یزیدهم ثباتا، و دون المشرکین لثلا یدعوهم إلى الإسلام» (ر.ک: زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۶).

ترجمه: «و عبارتی هم که در میان این دو عبارت آمده، معترضه است؛ یعنی ایمانتان را آشکار نکنید از بیم آنکه به کسی چیزی داده شود که به شما داده شده است، مگر آنکه پیرو دین شما باشد و از دیگران نباشد» (ر.ک: مسعود انصاری، ج ۱، ص ۴۵۸).

نقد: در عبارت جناب زمخشری، شبه جمله «بأن یؤتی» متعلق به «ایمانکم» است؛ بنابراین ترجمه درست چنین است: «ایمان خویش را به اینکه ممکن است به کسی دیگر نیز مثل آنچه به شما داده شده، عطا گردد، آشکار مکنید، مگر برای اهل دین خویش نه غیر آنان؛ مقصود آنان این بود که تصدیق خویش به این نکته که به مسلمان از کتب الهی مثل همانی داده شده که به شما عطا گردیده، پنهان دارید و آن را افشا ننمایید، مگر برای خصوص پیروانتان، نه مسلمانان تا بر ثبات قدم آنان نیفزاید و نه برای مشرکان تا آنان را به اسلام فرانخواند».

اکنون بار دیگر به ترجمه استاد بنگرید:

الف) ایشان به کلی از این نکته که شبه جمله «بأن یؤتی» متعلق به «ایمانکم» است و مکمل و دنباله آن به شمار می‌رود و در واقع «مایؤمن به» را معین می‌نماید، غفلت نموده‌اند؛ بنابراین «ایمانتان» را

مطلق و بدون دنباله و متعلق آورده است و «ما یؤمن به» را تشخیص نداده و ناچار شده معنایی من درآوردی برای عبارت «بان یؤتی» بتراشد و عبارت را چنین ترجمه کند: «ایمانتان را آشکار نکنید از بیم آنکه به کسی چیزی داده شود که به شما داده شده است...».

ب) شگفت‌انگیزتر اینکه در دنباله عبارت مذکور که جناب زمخشری مقصود را با عبارتی دیگر توضیح داده است، جناب انصاری آن را درست ترجمه کرده‌اند؛ ولی متوجه نشده‌اند اگر مقصود از عبارت «لا تظهروا ایمانکم بأن یؤتی...» این است که «أستروا تصدیقکم بأن المسلمین قد أوتوا من کتب الله مثل ما أوتیتهم» (این تصدیق را که به مسلمانان هم کتابی آسمانی مانند کتاب شما داده‌اند، پنهان کنید)؛ پس ترجمه عبارت اول ب صورت: «ایمانتان را آشکار نکنید از بیم آنکه به کسی چیزی داده شود که به شما داده شده است»، غلطی فاحش است؛ چراکه «تصدیقکم بأن المسلمین قد أوتوا...»، تعبیری دیگر از همان «لا تظهروا ایمانکم بأن یؤتی أحد» است؛ در اولی عبارت «بأن المسلمین»، متعلق به «تصدیقکم» و مکمل و دنباله آن است و «ما یصدق به» را معین می‌کند و در دومی عبارت «بأن یؤتی أحد»، متعلق به «ایمانکم» و مکمل و دنباله آن است و «ما یؤمن به» را مشخص می‌سازد.

سخن آخر

در پایان توجه همه سرورانی که این نوشتار را خوانده‌اند، به ویژه حضرت استاد انصاری (حفظه الله) به سه نکته جلب می‌کنم:

۱. ده نمونه اشتباهی که ملاحظه شد، تنها از محدوده ص ۴۲۱ تا ۴۵۸ جلد اول ترجمه جناب انصاری، یعنی از میان حدود ۳۰ صفحه گزینش شده است؛ اما باید دانست اشتباهات موجود در ترجمه جناب استاد، محدود و منحصر به اینها نیست؛ حتی اشتباهات موجود در محدود یادشده نیز منحصر به همین ده تا نمی‌باشد! احصای همه اشتباهات موجود در ترجمه مذکور و بحث پیرامون آنها در یک مقاله و دو مقاله نمی‌گنجد و نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد.

۲. در علوم نقلی همچون لغت، تاریخ، صرف، نحو و...، اشتباه‌ترین کار، اکتفا به حافظه و ذخایر موجود در آن (که حاصل مراجعات و مطالعات گذشته است) و عدم رجوع مجدد و تازه به منابع و مصادر مربوطه است؛ اتفاقاً علمای پرکار و پرحافظه، بیش از دیگران در معرض این اشتباه که خود موجب ده‌ها اشتباه خرد و کلان دیگر است، هستند؛ چه آنان به حافظه خویش و ذخایر موجود در آن اطمینان دارند و چندان نیازی را احساس نمی‌کنند که دوباره به منابع مراجعه کنند؛ غافل از اینکه این روزگار غدار و چرخ کج مدار، همان‌گونه که روزبه‌روز رخساره‌های زیبا و صاف و باصفا را زشت و چروکیده و کدر می‌سازد، بر گنجینه حافظه‌ها نیز پا می‌گذارد و ذخایر موجود در آنها را لگدمال و

درهم و جابجا و گاه محو می‌سازد. شاهد صادق این مدعا را اگر خواهانید، به کتاب ارزشمند «پاسخ به استاد» مرحوم آیت الله صالحی نجف‌آبادی در نقد «حماسه حسینی» استاد شهید مطهری مراجعه بفرمایید.

۳. شبیه اینگونه اشتباهات در ترجمه تفسیر شریف مجمع البیان (به قلم جمعی از بزرگان حوزوی) و بسیاری از ترجمه‌های دیگر نیز کم و بیش وجود دارد؛ بنابراین جناب استاد انصاری می‌توانند دل خویش را به این ضرب‌المثل خوش دارند: البلیه إذا عمت طابت.

اکنون که سروازان بزرگوار با خواندن این نوشتار طولانی، خسته و آزرده شده‌اند، همگی را به این بیت از خواجه شیراز میهمان می‌کنم:

«بخواه دفتر شعر و راه صحرا گیر چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است»

(ر.ک: حافظ، ص ۲۲۴).

منابع:

* قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۲. ازهری، محمد بن احمد؛ تهذیب اللغة؛ ج اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
۳. انصاری، مسعود؛ ترجمه تفسیر کشف؛ ج اول، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۹.
۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۵. حافظ، شمس‌الدین محمد؛ دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی؛ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ ج چهارم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵.
۶. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ ج اول از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۷. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ از کوجه زندان؛ ج دهم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۸. زمخشری، محمود بن عمر بن محمد؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ الطبعة الاولى، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۹. سعدی، صلح‌الدین؛ کلیات سعدی؛ ج ششم، تهران: چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۸۲.
۱۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر؛ البهجة المرضیة علی الفیة ابن مالک؛ ج نوزدهم، قم: اسماعیلیان، [بی‌تا].
۱۱. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج دوم، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. محقق، مهدی؛ مقدمه کتاب مقدمه الأدب، اثر ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد زمخشری؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۶.